

نخستین شیعه‌ها و نخستین اندیشه‌ها؛ پیشینه‌ای از اندیشه امامت در نیم قرن نخست اسلام*

کریم مؤمنی^۱

چکیده

قرن نخست اسلام و به خصوص نیمه اول آن، به عنوان دوره‌ای ویژه، نخستین خاستگاه اندیشه امامیه است که گزاره‌های اعتقادی و مؤلفه‌های اصلی اعتقادی تشیع امامیه در آن وجود داشته؛ اما بروز و ظهور این اندیشه و باورها، بیشتر در بستر تحولات اجتماعی و سیاسی و رویدادهای عملی آن زمان قابل پیگیری است. این عقاید در آن زمان، کمتر به صورت نظری شرح و تبیین داده شده که این، خود یکی از عواملی است که باعث تردید برخی در اصالت مؤلفه‌های اعتقادی نظریه امامت امامیه در قرن نخست شده است. در این نوشتار با رویکرد تاریخ کلامی و با روش تحلیل گزاره‌های تاریخی و حدیثی، نشان داده شده است که جماعتی در آن زمان با عنوان‌هایی مانند «اصحاب علی»، «شیعه»، «شیعه غالی»، «رافضی» و... با میزهای فکری و اعتقادی خاص شناخته می‌شدند و علاوه بر اعتقاد به جایگاه «امامت» اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان برگزیدگان الهی، مقامات خاصی را برای آنان برمی‌شمردند. این طایفه همچنین ویژگی‌های اصلی امام را نصب از جانب خداوند، علم ویژه، عصمت و طهارت از عصیان، سهو و نسیان و افضل مردمان بعد از نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دانستند. افزون بر این نشان داده شده که پایه‌گذاری جامعه

مقاله پژوهشی

دوفصلنامه امامت

در پرتو قرآن و سنت

سال دوم، شماره ۴، ۱۴۰۴

ناشر: بنیاد

بین‌المللی امامت

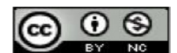
ipj.emamat.org

دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۵

بازنگری: ۱۴۰۴/۰۷/۱۰

پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۲

انتشار آنلاین: ۱۴۰۵/۰۵/۲۵



© نویسندگان



* استناد به این مقاله: مؤمنی، کریم، (۱۴۰۴)، نخستین شیعه‌ها و نخستین اندیشه‌ها؛ پیشینه‌ای از

اندیشه امامت در نیم قرن نخست اسلام، امامت در پرتو قرآن و سنت، ۴(۲)، ص ۷-۴۳.

doi 10.22034/emamah.2026.564616.1096

۱. استادیار، مرکز تخصصی امام‌شناسی، بنیاد بین‌المللی امامت، قم، ایران.

mominik110@gmail.com

شیعی بر پایه این باورهای اساسی، در همان زمان و با محوریت اهل بیت پیامبر ﷺ و تبلیغ و پیروی اصحاب خاص آنان صورت گرفته است.

واژگان کلیدی: نخستین شیعیان، اندیشه‌های امامتی، شیعه اعتقادی، تاریخ پیدایش شیعه، ویژگی‌های اساسی امامت

۱. مقدمه

قرن نخست اسلام و به خصوص وقایع نیمه اول آن، مهم‌ترین دوره در شکل‌گیری نظام و فرهنگ اسلامی است که اساس و پایه‌های نظام فکری و اعتقادی مسلمانان در دوره‌های بعد بر آن استوار شده است. به طوری که می‌توان گفت پیشینه و سنگ بنای اغلب افکار و آرای فعلی جوامع اسلامی، مبتنی بر اتفاقات و آرای است که در آن زمان مطرح بوده است. از این رو، دقت و واکاوی آرای افراد و گروه‌ها و اتفاقات این دوره خاص و تحقیق درباره چنین دوره‌ای از تاریخ اسلام، اهمیت ویژه‌ای دارد. با توجه به این‌که اولین اختلاف بین مسلمانان پس از رحلت پیامبر اسلام ﷺ، مسئله «امامت» بوده است (مقدس، بی‌تا: ۱۲۳/۵)، همین یکی از اصلی‌ترین عوامل زمینه‌ساز در پیدایش فرقه‌ها و شکل‌گیری اندیشه‌های متفاوت در بین مسلمانان شد (اشعری، بی‌تا: ۳۹/۱؛ شهرستانی، ۱۴۰۴: ۲۳/۱). از این رهگذر، اصالت‌یابی باورهای امامیه به عنوان یکی از مذاهب اصلی اسلام و بررسی حوادث و عواملی که در شکل‌گیری باورهای اساسی این مذهب نقش داشته‌اند، اهمیت دارد. از سوی دیگر، درباره پیدایش مذهب شیعه، نظریه‌های مختلفی بیان شده است. برخی معتقدند پیدایش شیعه و افرادی با این عنوان در همان زمان پیامبر ﷺ بوده است (رازی، بی‌تا: ۸۳/۲)؛ چنان‌که شیعیان، خود تاریخ پیدایش شیعه را هم‌زمان با اسلام دانسته‌اند. برخی دیگر پیشینه این مذهب را به زمان رحلت پیامبر ﷺ و ماجرای وصیت و درخواست ایشان، هنگام مریضی منجر به وفات ایشان دانسته‌اند (اشعری، بی‌تا: ۳۹/۱؛ شهرستانی، ۱۴۰۴: ۲۳/۱) و برخی نیز پیشینه شیعه را در دوران عثمان و پس از او در دهه سوم بعد از پیامبر ﷺ بیان کرده‌اند (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۹۵/۲). در این میان، نظریاتی وجود دارد که بیان می‌دارد پیشینه و ریشه اندیشه‌های فعلی امامیه،

در همان نیم قرن نخست اسلام بوده، ولی برگرفته از تفکرات غالبانه شخصیتی به نام «عبدالله بن سبا» و هم‌کیشان او است (ر.ک: عسکری، ۱۳۸۶: ۱۵/۱).

برخی ردیه‌نگاران نیز باورهایمانند قول به امامت منصوصه علی و اهل بیت علیهم‌السلام، وصایت، خلیفه الله و خلیفه الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودن آنان و باورهای مثل نصب الهی، علم ویژه، افضلیت و عصمت آنان از گناه، سهو و خطا و برائت از اصحابی را که پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مرتد گشتند به هشام بن حکم در قرن دوم نسبت داده‌اند (ملطی، ۱۴۱۸: ۲۵/۱). برخی نیز پیدایش شیعه امامیه و مؤلفه‌های اصیل اعتقادی آن را ساخته و پرداخته برخی غلات و مفوضه در قرن‌های دوم و سوم به بعد، قلمداد کرده و بیان کرده‌اند نظریه امامت امامیه، با ارکان و مؤلفه‌های اعتقادی فعلی آن از قرن سوم به بعد، رفته‌رفته به ادبیات کلامی پیروان این مکتب وارد شده است (ر.ک: مدرسی، ۱۳۷۴: ۵-۲۷). از این رو اصالت باورهای یادشده درباره اهل بیت علیهم‌السلام را انکار کرده و چنین القا نموده‌اند که چنین باورهایی در قرن‌های نخست اصالت نداشته و این امور بعدها از سوی برخی غالیان به تفکر امامیه وارد شده است (قلمداران، بی‌تا: ۱۶۰ و ۳۴۶؛ برقی، بی‌تا: ۴۰۸).

با این حال به اذعان محققان، تحقیق در این برهه از تاریخ با چالش‌هایی مواجه است که در دیگر دوره‌های تاریخی چندان به چشم نمی‌آید؛ زیرا اسناد و میراث مکتوب تاریخی و حدیثی اسلامی غالباً برای قرن‌های دوم و سوم به بعد بوده و منابع مستند و بدون واسطه، برای تحقیق در قرن نخست کمیاب است. به نظر می‌رسد با همان منابع اندک این قرن و میراث و نوشته‌جات حدیثی، تاریخی، تفسیری و رجال‌های بعدی با روش عقلایی تجمیع قراین و شواهد و تحلیل گزاره‌های تاریخی موجود از منابع فریقین، می‌توان فرایند شکل‌گیری آرا و عقاید مذاهب فکری آن زمان را بازسازی و ترمیم کرد. با توجه به بروز و ظهور بیشتر آرا و عقاید مردم صدر اسلام در بستر تحولات اجتماعی و سیاسی و رویدادهای عملی آن زمان و عدم شرح و تبیین اغلب اندیشه‌ها و باورهای مردم آن زمان به صورت تئوری و نظری، همین عوامل باعث تردید عده‌ای در اصالت مؤلفه‌های اعتقادی

نظریه امامت امامیه فعلی در قرن‌های نخست و به خصوص قرن اول شده است. از این رو، نگارنده در این مقاله با رویکرد تاریخ کلامی و روش نقلی و تحلیل تاریخی، بر آن است مؤلفه‌های اساسی نظریه امامتی امامیه را که قوام و پایداری این نظریه به آن‌ها وابسته است؛ یعنی ویژگی‌های نصب، علم ویژه، عصمت و افضلیت را در چند ساحت بررسی و ریشه‌یابی کند و در این راستا به این پرسش‌ها پاسخ دهد؛ اولاً آیا در قرن نخست و به خصوص نیمه اول آن، فرد یا افرادی با اندیشه‌ها و ممیزه‌های اعتقادی امامیه فعلی وجود داشته است؟ ثانیاً به فرض وجود چنین کسانی، باورهای اساسی آنان چه بوده و حدود و ویژگی‌های اصلی اندیشه امامتی که شیعیان نخستین برای امامت ائمه علیهم‌السلام قائل بوده‌اند چه اموری بوده است؟ ثالثاً بین اندیشه امامتی شیعیان آن زمان و نظریه امامتی شیعیان امامیه در قرن‌های بعدی، تفاوت‌های اساسی وجود داشته است یا خیر؟

۲. شیعیان نخستین و تمایزهای فکری

در این بخش بیان می‌شود آیا اساساً فرد یا گروهی با عنوان «شیعه» یا عنوان‌های مشابه دیگر که نشانگر «تشیع» با ممیزه‌ها و شاخصه‌های فکری و عقیدتی شیعیان فعلی باشد، در سده نخست وجود داشته است یا خیر؟ چنانچه وجود داشته، آیا همگی آنان آرا، افکار و رفتارهای یکسانی داشته‌اند و در بین خود آنان تفاوت‌های عقیدتی و رفتاری نمایانی وجود داشته است یا خیر؟

۱-۱. شیعه و رافضیه

ابن خلدون (م ۸۰۸ ق) کسانی را که در صدر اسلام با نام و عنوان «شیعه علی بن ابی طالب» شناخته شده بوده‌اند، نام برده و در این باره می‌نویسد: «جمعی از صحابه، شیعه علی بودند و او را سزاوارتر از دیگران به خلافت می‌دانستند» (ابن خلدون، ۱۹۸۴: ۲۱۵/۳).

بنابر گزارش‌های تاریخی، درباره افرادی از صحابه و تابعان گفته شده: «کان

من شیعة علی [علیه السلام] و با این عنوان در همان زمان ها معروف و شناخته شده بودند. افرادی مانند سلمان فارسی، ابی ذر غفاری، مقداد بن الأسود، عمار بن یاسر (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۱۰۹/۳)، ابویوب انصاری (منقری، ۱۴۰۴: ۳۶۶/۱)، مالک بن الحارث النخعی الأشتر (عینی، بی تا: ۶/۵)، کمیل بن زیاد النخعی (ذهبی، ۱۴۰۷: ۹۱۶/۵)، حجر بن عدی، عمرو بن حمق (کلبی، بی تا: ۲۹/۱)، ابی الطفیل عامر بن واثله (ابن اثیر، ۱۴۱۷: ۲۳۱/۶)، سلیمان بن صرد بن جون (رئیس تواین) (ابن حزم، ۱۴۲۴: ۲۳۸/۱)، کدیر الضبی (عسقلانی، ۱۴۰۶: ۴۸۶/۴)، بنو صوحان (صعصعة بن صوحان، زید بن صوحان و شیخان بن صوحان) (جاحظ، بی تا: ۶۶/۱ و دیگران)، ابوعبدالله الجدلی، عدی بن حاتم الطائی، اصبع بن نباته (ابن سعد، بی تا: ۲۲۸/۶)، ابوطریف والمثنی بن مخربة العبدی (بلاذری، بی تا: ۲۸۸/۱)، عبد خیر بن یزید الخیوانی (ابن سعد، بی تا: ۲۲۱/۶)، سعید بن وهب الهمدانی الخیوانی الکوفی از بزرگان اصحاب علی [علیه السلام] (ذهبی، ۱۴۱۳: ۱۸۰/۴)، أبوالأسود الدؤلی (اصفهان، بی تا: ۳۴۶/۱۲). ابن قتیبه دینوری و برخی دیگر از تاریخ نگاران متقدم اهل سنت، اسامی افرادی را به عنوان «أسماء الغالية من الرافضة» ذکر کرده اند و افراد دیگری را مانند حارث اعور، عطیه عوفی، حبة بن جوین عرنی (ابن اثیر، ۱۴۱۷: ۵۳۷/۱)، ابن سعد، بی تا: ۱۷۷/۶ و ابراهیم نخعی با عنوان «الشیعة» نام می برند. ابن قتیبه سپس نام بیش از چهل نفر از تابعان را به عنوان «شیعه» ذکر نموده است (دینوری، بی تا: ۶۲۴/۱).

مقدسی (م ۵۰۷ق) شیعیان را به چند دسته تقسیم می کند و می نویسد:

سه دسته از آنان در همان زمان حیات علی [علیه السلام] بودند که فرقه ای از آنان که جمله امور را اختصاص به او و موالات او می دانستند، اینان عمار یاسر، سلمان، مقداد، جابر، ابوذر غفاری، عبدالله بن عباس و جریر بن عبدالله بجلي و دحیة بن خلیفه کلبی و نظیر اینان از صحابه است... گمان غیر حق در مورد آنان نمی رود و جایی برای طعن بر آنان نیست و فرقه دیگر که مقدار قلیلی غلو داشته اند نسبت به عثمان، ولی کمی مایل به شیخین بوده اند، اینان عمرو بن حمق، مالک اشتر، محمد

بن ابی بکر، اینان در این حد که علی علیه السلام را ولی امر بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله می دانستند و در همه جا صاحب ایشان بوده که در زمان ابوبکر و عمر و عثمان همین مقدار را اظهار می کردند، و فرقه دیگر که غلو شدید داشتند اینان اصحاب عبدالله بن سبا بودند که آنان را سبئی می گفتند که علی بن ابی طالب علیه السلام را خالق و رازق و ممیت و محیی می دانستند (مقدس، بی تا: ۵/۱۲۴).

همچنین نوشته است:

پس از شهادت علی بن ابی طالب علیه السلام، شیعیان متفرق شدند و فرقه ای از آنان که امامیه است و اکثریت آنان را تشکیل می دهد عقایدی چون قول به دوازده امام و این که علی علیه السلام علم دارد به هرآنچه مردم به آن محتاج هستند و عصمت از گناه و سهو و خطا و غلط و معتقد به ارتداد مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به جز چند نفر از آنان مانند سلمان و مقداد و ابوذر و جابر و عبدالله بن عباس و عمار و انتظار خروج ثانی عشر و قیام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف و قول به تقیه، از عقاید شاخص آنان است (همان).

با بررسی آثار و گزارش های رسیده از این افراد می توان اثبات کرد این گونه نبوده است که همراهی این شیعیان با امیرالمؤمنین علیه السلام فقط در برخی امور سیاسی و جنگ ها بوده باشد، بلکه علاوه بر حمایت ها و همراهی های مداوم این افراد با علی بن ابی طالب و اهل بیت علیهم السلام، اینان با یکدیگر عقاید مشترک و با سایرین عقاید متمایزی داشته اند و به اصطلاح، اینان «شیعه اعتقادی» بوده اند. یکی از ویژگی های آشکار این افراد، داشتن مودّت و محبت شدید نسبت به امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام بوده است؛ به گونه ای که وقتی معاویه از ابوالطفیل سؤال کرد علی علیه السلام را چگونه دوست داری، پاسخ داد: «همانند حبّ مادر موسی نسبت به موسی و از خداوند به خاطر کوتاهی در حق او شکوه می کنم» (ذهبی، ۱۴۰۷: ۳/۴۶۹).

از سوی دیگر در کتاب های حدیثی، تاریخی و رجالی اهل سنت، گاهی افرادی از شیعه با عنوان «روافض» یا «رافضی» یاد شده است. ابن منظور معتقد

است روافض قومی از شیعه هستند که به آنان «رافضه» گفتند؛ چون زید بن علی را ترک کردند. اصمعی گفته است آنان با زید بن علی بیعت می‌کردند تا این‌که به او گفتند از شیخین اظهار برائت کن تا به همراه شما با مخالفان بجنگیم؛ اما او از چنین کاری ابا کرد و آنان نیز زید را ترک کردند و به آنان رافضه گفتند (ابن منظور، بی‌تا: ۱۵۷/۷). در عین حال مشاهده می‌شود برخی از زیدیه با عنوان «أقل الرافضة غلوا» یاد کرده‌اند (ابن قتیبه، بی‌تا: ۶۲۲/۱) و به بعضی از اصحاب که پیش از ماجرای زید بوده‌اند نیز این عنوان داده شده است که به عنوان اصحاب علی علیه السلام اسامی آن‌ها در ادامه بیان خواهد شد. سخن اصمعی تأیید می‌کند یکی از شاخصه‌های فکری روافض «اظهار و اعلان برائت از شیخین» بوده است که گروهی چنین عقیده‌ای را در آن زمان ابراز می‌کردند. در عمل و در مقام تطبیق نیز عالمان اهل سنت، عنوان رافضی را بر کسانی که ابوبکر و عمر را نپذیرفته‌اند اطلاق کرده‌اند؛ چنان‌که تمیمی می‌گوید: «کسی که علی را بر ابوبکر مقدم کند او رافضی است» (تمیمی، ۱۴۰۴: ۴۵۶/۱).

بنابر این مبنا که هرکس علی علیه السلام را بر دیگران و از جمله شیخین برتر بداند رافضی است، پس باید افرادی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله مانند ابی ایوب خالد بن زید انصاری، سلمان، ابوذر، مقداد، خباب، جابر، ابی سعید خدری و زید بن ارقم که علی علیه السلام را بر غیر او برتری می‌دادند (منقری، بی‌تا: ۳۶۶/۱) نیز رافضی بوده باشند. ابویوسف فسوی (م ۳۴۷ق) اصحابی از امیرالمؤمنین علیه السلام مانند رشید هجری و حبة عرنی، اصبع بن نباته و ابوسعید عقیصا را نام می‌برد و آنان را از روافض می‌داند (فسوی، ۱۴۱۹: ۴۲۲/۱). در دوره‌های بعد از صحابه، برخی محمد حنفیه فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام و همچنین امام صادق علیه السلام را «صاحب الرافضة» نامیده‌اند (سدوسی، بی‌تا: ۴/۱).

ابن قتیبه، جابر جعفری و وزارة بن اعین را از رافضه دانسته است (دینوری، بی‌تا: ۶۲۲/۱). وی در بیان اسامی رافضه اشخاصی مانند ابوالطفیل، صحابی پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوعبدالله الجدلی (جوزجانی، ۱۴۰۵: ۴۶/۱؛ ذهبی، ۱۹۹۵: ۳۹۰/۷) را از رافضه دانسته (دینوری، بی‌تا: ۶۲۲/۱). او مختار و اصحابش و همچنین ابراهیم بن

مالک اشتر و اصحاب او را از رافضه می‌داند (همان). ابوالطفیل عامر بن واثله از اصحاب پیامبر ﷺ و آخرین کسی بود که ایشان را دیده بود و از دنیا رفت (ذهبی، ۱۴۰۷: ۴۶۹/۳). راجع به «ابوالطفیل» چنین نگاشته‌اند: او تمام مشاهد با علی علیه السلام بود و در قیام انتقام جویانه مختار، از قاتلان امام حسین علیه السلام با او بود و به رجعت ایمان داشت (دینوری، بی‌تا: ۳۴۱/۱). همچنین او از شعرای صحابه و شخصی حاضر جواب بود و او را «متشیع فی علی» معرفی می‌کردند که امیرالمؤمنین علیه السلام را بر دیگران برتری می‌داد (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۱۶۹۷/۴). او مواجهه‌هایی با معاویه در دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام داشته است (ضبی، بی‌تا: ۵۵/۱).

ابن عبدربه (م ۳۲۸ ق) نیز از گروهی با عنوان رافضه در صدر اسلام خبر می‌دهد؛ او از شعبی نقل می‌کند، او رافضه را گروهی متمایز با سایر مسلمانان در عقاید و فقه معرفی کرده و می‌گوید:

رافضه ملک و حکومت را منحصر در آل علی علیه السلام می‌دانستند؛ همان‌گونه که یهودیان فقط آل داوود را مستحق ملک و حکومت می‌دانستند و عقیده به نزول مهدی از آسمان و لزوم جهاد در کنار او داشته‌اند و در مسائلی مانند اوقات نماز و شیوه طلاق و نکاح، نظرات متفاوتی داشتند (ابن عبدربه، ۱۴۲۰: ۲۳۴/۲).

درباره برخی اصحاب نیز تعبیر «شیعی غالی» یا «من غلاة الشيعة» به کار رفته است (ذهبی، ۱۹۹۵: ۹۳/۲). حَبَّة بن جوین عرنی یکی از اصحاب علی علیه السلام است که در همه مشاهد همراه ایشان بود و برخی نیز او را از اصحاب پیامبر ﷺ دانسته (ابن اثیر، ۱۴۱۷: ۵۳۷/۱) و او را از غلات شیعه معرفی کرده‌اند (ذهبی، ۱۹۹۵: ۱۸۸/۲). ذهبی در تاریخ الإسلام می‌نویسد:

یک معنا از تشیع؛ یعنی حب علی و بغض نواصب؛ اما اگر کسی به سببی متعرض یکی از صحابه گردد او شیعی غالی است و از او تبری می‌جویم (ذهبی، ۱۴۰۷: ۳۳۸/۱۴).

این مطلب نشان می‌دهد کسانی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام که به آنان شیعه غالی گفته شده است، از این رو بوده که آنان مخالفان امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام از میان اصحاب را تخطئه و مخالفت و براءت از آنان را ابراز می‌کردند؛ چنان‌که ذهبی می‌نویسد:

شیعه غالی در زمان گذشته و در عرف آنان کسی بود که بر عثمان، زبیر، طلحه، معاویه و برخی از کسانی که به جنگ با علی برخاستند خرده بگیرد و آنان را سب کند (ر.ک: حقانی فضل، ۱۳۹۱: ۱/۱۳۱).

ابن حجر عسقلانی تشیع را در عرف متقدمان، کسانی می‌داند که علی علیه السلام را در جنگ‌هایش مصیب و برحق دانسته و مخالفان او را خطاکار دانسته‌اند؛ سپس اینان را دو دسته می‌داند که دسته‌ای از آنان معتقد بودند علی علیه السلام افضل خلق بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله است (یعنی عده‌ای از شیعیان به برتری و تفضیل علی علیه السلام بر همگان و از جمله شیخین قائل بوده‌اند)؛ اما ابن حجر تشیع را در عرف متأخران «رفض محض» دانسته و آنان را «رافضی غالی» خوانده است (عسقلانی، ۱۴۰۴: ۱/۸۱). بنابراین، ویژگی‌هایی که برای رافضه گفته شده، برای کسانی که شیعه یا شیعه غالی خوانده شده‌اند نیز وجود داشته است.

۲-۱. سبّیه

«سبّی» عنوان دیگری است که در لابه‌لای منابع حدیثی، تاریخی و رجالی اهل سنت مشاهده می‌شود و برخی اشخاص و گروه‌ها با این عنوان تخطئه شده‌اند. مقدسی می‌نویسد:

فرقه دیگر که غلو شدید داشته، اینان اصحاب عبدالله بن سبا بودند که آنان را سبّیه می‌گفتند که علی بن ابی طالب علیه السلام را خالق و رازق و ممیت و محیی می‌دانستند (مقدسی، بی‌تا: ۱۲۴/۵).

ابوالحسن ملطی، سبّیه را به چهار گروه تقسیم می‌کند و معتقد است: یک گروه از آنان قائل به خالق و باری بودن علی علیه السلام و او را حی لایموت

می دانستند که علی بن ابی طالب علیه السلام آنان را سوزاند. گروه دوم قائل به این که علی علیه السلام نمرده است و در ابرها است و گروه سوم قائل به موت علی علیه السلام ولیکن رجعت او قبل از قیامت بودند و گروه چهارم قائل به امامت محمد بن علی و صاحب الزمان بودن او شدند. ولی قول مشترک همه آنان قول به بدا برای خداوند است (ملطی، ۱۴۱۸: ۱/۱۹).

نوبختی معتقد است سبئی و اصحاب او را «أَوَّلَ مَنْ قَالَ بِالْغُلُوِّ» معرفی کرده و در مورد او می نویسد:

او از کسانی است که اظهار طعن و برائت علیه ابوبکر و عمر و عثمان کرد و او را اولین کسی می داند که قول به وجوب امامت علی علیه السلام را آشکارا اعلام کرد و همچنین برائت از اعدای ایشان را اظهار و علنی نمود... وقتی علی علیه السلام قصد داشت عبدالله بن سبا را به قتل برساند، عده ای از مردم صیحه و فریاد برآوردند که آیا می خواهی کسی را بکشی که مردم را دعوت به حب شما اهل بیت علیهم السلام و ولایت تو و برائت از دشمنان تو می نماید؟! سپس علی علیه السلام او را به مدائن تبعید کرد (نوبختی، ۱۴۰۴: ۱۸-۲۳).

این گزارش به خوبی نشان می دهد مردمی که با تعبیر «صاح الناس» از آنان یاد شده است، به قتل ابن سبا راضی نبودند و عقایدی از او را مانند داشتن ولایت اهل بیت علیهم السلام و برائت از دشمنان علی علیه السلام صحیح و مورد تأیید خود دانسته و چنین عقایدی را مصداق غلو نمی دانستند. دینوری برخی رافضه را نیز به عبدالله بن سبا منسوب دانسته و از آن ها به خاطر اعتقاد به ربوبیت علی علیه السلام، با عنوان «أَوَّلَ مَنْ كَفَرَ مِنَ الرَّافِضَةِ» یاد می کند (دینوری، بی تا: ۶۲۲/۱). وی در دوره های بعد فرقه های مغیره (اصحاب مغیره بن سعید) را به خاطر داشتن اعتقاد «لَوْ شَاءَ عَلِيٌّ لَأَحْيَا عَادًا وَثَمُودَ وَالْقُرُونَ بَيْنَهُمَا؛ اگر علی بخواهد قوم های عاد و ثمود و قرون بین آن ها را زنده می نماید» را از سبئی رافضه دانسته است (همان).

بررسی های تاریخی نشان می دهد بی شک عبدالله بن سبا عقاید غلوآمیزی داشته است؛ اما بعدها به عده ای از شیعیان اعتقادی که تمایزهای فکری و

عقیدتی خویش را در زمان حکومت علی علیه السلام ابراز کردند لقب «سبئی» داده و با هدف تخطئه و تحقیر شیعیان علی علیه السلام این مسئله را رواج داد (ر.ک: زکی زاده، ۱۳۹۴: ۱۵۵/۶۳). چنان که بیان شد، برخی عقاید منسوب به سبئی، به آن ها اختصاص نداشته و بین همه شیعیان و حتی آنان که به رفض و غلو متهم نشده اند نیز وجود داشته است. به عنوان مثال، طعن بر خلفا و برائت از برخی کارهای آنان فقط به عبدالله بن سبا و طرف داران او منسوب نبوده است، بلکه برخی دیگر از اصحاب مانند ابوذر که به شیعه علی معروف بودند، سخن به طعن علیه خلفا می گشودند و سنت هایی از پیامبر صلی الله علیه و آله را که به دست آنان تغییر یافته بود، در بین مردم فریاد می کشیدند؛ به گونه ای که در مسجد، مردم گرد آنان می نشستند و این سخنان را می شنیدند (یعقوبی، بی تا: ۱۷۱/۲؛ بلاذری، بی تا: ۲۷۷/۲).

بنابر گزارشی که طبری از واقدی (م ۲۰۷ ق) نقل می کند، عبدالله بن سبا در حجاز، عراق، کوفه و مصر هم فکرانی داشت؛ از جمله اعتقاد به رجعت پیامبر صلی الله علیه و آله همانند رجعت عیسی علیه السلام و اعتقاد به این که هر نبی باید وصی ای داشته باشد و علی بن ابی طالب علیه السلام وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و خاتم اوصیا است؛ منکران وصایت علی علیه السلام ظالم ترین افراد بوده که حق او را تضییع کرده و امر امت را به دست گرفته اند و این افراد علیه امرا و ولات امر سخن می گفتند و مکاتبه های سری و پنهانی با یکدیگر داشتند و در آن، مردم را به تظاهر امر به معروف و نهی از منکر علیه امرا دعوت می کردند (طبری، بی تا: ۶۴۷/۲).

اگرچه با تحقیق و بررسی بیشتر درباره چنین گفتاری روشن می شود اعطای چنین نفوذ و نقش محوری به ابن سبا و منسوب نمودن این اعتقادات به ایشان گزاف است؛ اما می توان گفت چنین عقایدی در بین افرادی که به آنان عنوان شیعی، رافضی، غالی فی التشیع، سبئی و اصحاب علی داده اند مشترک بوده است. چنان که مشاهده می شود، یکی از عقاید متمایز شیعیان در آن زمان نیز اعتقاد به «رجعت» بوده است. ابوالطفیل عامر بن واثله همواره به رجعت ایمان داشت (دینوری، بی تا: ۳۴۱/۱). ابوالطفیل به شدت به رجعت معتقد بود؛ ابان بن تغلب

(عسقلانی، ۱۴۰۴: ۸۱/۱) معتقد است ابوالطفیل به من گفت ایمان و عقیده به رجعت را از گروهی از اهل بدر و افرادی مانند سلمان، ابوذر، مقداد، ابی بن کعب شنیده است و این عقیده را ایشان بر امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه و ایشان تصدیق کرده‌اند (هلالی، ۱۴۰۵: ۵۶۲/۲). خلیل بن احمد (م ۱۷۵ق) ایمان و عقیده به رجعت به دنیا، قبل از قیامت را به یک قوم و گروه نسبت داده است (فراهیدی، بی تا: ۲۲۶/۱). این سخن نشان می‌دهد کسانی که چنین عقیده‌ای داشتند نه یک یا چند نفر، بلکه قوم و گروهی بوده‌اند. بعدها از میان تابعان نیز افراد دیگری که به رجعت قائل بودند به آن‌ها «شیعی» گفته شده است؛ مانند جابر جعفی (نیشابوری، بی تا: ۲۰/۱) و عکرمه. چنان‌که ابن سعد می‌گوید: «برخی گفته‌اند که عکرمه (م ۱۰۵ق) شیعی است و به رجعت ایمان داشت» (ابن سعد، بی تا: ۲۹۲/۵).

در مجموع، طبق نقل‌ها و گزارش‌ها، بین تمام کسانی که شیعی، رافضی، غالی فی التشیع و حتی سبئی نام گرفته بودند - هرچند ایشان دارای برخی عقاید خاص و بعضاً غلوآمیز بوده که خود حضرت و شیعیان نیز با آن عقاید موافق نبوده و او را از جامعه خویش طرد و تبعید کرده‌اند - اجمالا ویژگی‌های اعتقادی اساسی و مشترکی وجود دارد که آنان را از سایر مسلمانان متمایز کرده است که در اصطلاح، به این افراد با اندیشه‌ها و رفتارهای مشترک و متمایز «شیعه اعتقادی» گفته می‌شود. البته بین این افراد تفاوت‌های رفتاری جزئی وجود داشته است؛ اما مهم‌ترین تفاوت آنان در مقدار بروز و ظهور بیرونی آشکارتر یا نرم‌تر عقاید است.

بنابراین، تا پایان قرن نخست و اوایل قرن دوم، گروه و جمعیتی با عنوان شیعه با عقایدی مشخص و متمایز - مانند قول به خلافت و ولایت الهی اهل بیت علیهم السلام و مودت آنان، برتری علی علیه السلام بر دیگران، برائت از مخالفان اهل بیت علیهم السلام، رجعت، بدا و... - شناخته شده بودند. چنان‌که برخی گزارش‌ها از اوایل قرن دوم (حدود سال ۱۳۰ق) نیز بر همین مطلب دلالت دارد؛ به عنوان نمونه، یکی از سران «حروریه» (خوارج اباضیه) با نام ابوحمزه مختار بن عوف ازدی سلیمی در سخنرانی‌اش در مدینه، به قصد تخطئه شیعیان آنان را چنین توصیف می‌کند:

دین‌شان را بر تعصب نسبت به شخصی که به آن وابسته‌اند قرار داده‌اند و در تمامی آنچه او می‌گوید از او اطاعت می‌کنند... و بر عناصر عقیدتی مانند ولایت، افتراض طاعت، علم غیب و رجعت برای شیعیان، تاکید می‌کند (اصفهانی، ۱۴۱۵: ۱۷۴/۲۳؛ ر.ک: ابطحی، ۱۳۹۷: ۱۲).

۳. ویژگی‌های اساسی امامت

یکی از چالش‌های اساسی مسلمانان از ابتدا، مسئله شرایط و ویژگی‌های امام و رهبر جامعه بوده است. شیعه امامیه براساس مبنای «الهی بودن جایگاه امامت و رهبری امت» پس از پیامبر ﷺ، چهار ویژگی نصب، علم ویژه، عصمت و افضلیت را برای رهبر و امام جامعه برشمرده است. در ادامه گزارش‌های تاریخی و متون روایی، افکار و رفتار و گفتارهای شیعیان نخستین و اصحاب اهل بیت (علیهم‌السلام) و مردمان آن زمان درباره موضوع یادشده بررسی و تحلیل خواهد شد.

۳-۱. نصب

یکی از باورهای اساسی امامیه، باور به «نصب» است. آنان مقام امامت را الهی دانسته که با جعل و عطای پروردگار به افراد خاص و برگزیده اعطا می‌شود. این قول در مقابل عقیده اهل سنت مبنی بر «اختیار الناس» است که مردم در اساس اعطا و بازپس‌گیری مقام امامت نقش دارند. هرچند برخی فرقه‌نگاران، دیدگاه نصب الهی امام را به هشام بن حکم در قرن دوم نسبت داده‌اند (ملطی، ۱۴۱۸: ۲۵/۱)؛ اما طبق اسناد و گزارش‌های تاریخی مورد استناد فریقین، نخستین بار چنین سخنی که «رهبر جامعه پس از پیامبر ﷺ و جانشین او، باید از جانب خداوند منصوب باشد» را خود پیامبر ﷺ در ابتدای دعوت بیان کرد؛ زمانی که قبایل و سران مشرک را به اسلام و حمایت از نبوت خویش دعوت کرد و امر نبوت خویش را بر قبيله بنی‌عامر بن صعصعه عرضه نمود، یکی از مردان زیرک آنان به نام فراس بن عبدالله به پیامبر ﷺ رو کرد و پرسید: «اگر ما با تو بر این امر بیعت کردیم و خداوند شما را بر دشمنان پیروز کرد آیا امر (رهبری جامعه) پس از خودت را به ما واگذار

می‌کنی؟ پیامبر ﷺ با عبارت «الْأَمْرُ إِلَيَّ اللَّهُ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ» فرمود: «امر رهبری امت پس از من، دست خداوند است و هر جا خود بخواهد آن را قرار خواهد داد» (ابن هشام، ۱۴۱: ۲۷۲/۲). چنین گزارشی نشان می‌دهد مسئله امامت و رهبری الهی جامعه پس از پیامبر ﷺ در همان ابتدای دعوت و در زمان حضور ایشان برای مردم و جامعه قبیله‌ای آن زمان مورد اعتنا و اهتمام بوده است و چنین نیست که این مسئله پس از رحلت پیامبر ﷺ ناگهان در سطح جامعه مطرح شده باشد.

دلیل قاطع بر اثبات اصالت و قدمت باور و عقیده به نصب الهی، این است که تمامی ادله نقلی و روایات نبوی - که شیعیان امامیه به تفصیل در کتاب‌های کلامی، حدیثی، تفسیری و تاریخی خود برای اثبات امامت الهی علی بن ابی طالب و امامان اهل بیت علیهم السلام، به آن‌ها استشهد کرده‌اند - همگی به وضوح قول و عقیده به نصب الهی را اثبات می‌کند. مانند آیه ولایت (مائده: ۵۵)، آیه اکمال (مائده: ۳)، آیه ابلاغ (مائده: ۶۷) و... و شأن نزول‌های آن‌ها. همچنین حدیث غدیر (امینی، بی‌تا: ۱۹۶/۱)، حدیث منزلت (بخاری، ۱۴۰۷: ۱۳/۱۳۵۹)، حدیث ولایت (ابن حنبل، بی‌تا: ۳۰۵۳/۱)، حدیث ثقلین (نیشابوری، بی‌تا: ۱۸۰/۱۵) یا خلیفتین (ابن ابی شیبه، ۱۴۰۹: ۳۰۹/۶) و سایر روایات نبوی.

شاهد دیگر کلام پیامبر ﷺ، ذیل روایات «امامان و خلفای دوازده گانه» است که در منابع فریقین نقل شده و در آن با تعبیر «لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ» (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۵۴/۱؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ۲/۱۸۶) بیان می‌کند چنان‌که این امامان و خلفای پس از من از جانب مردم رها شوند و از آن‌ها حمایت و نصرت نشود، جایگاه آنان محفوظ بوده و آسیبی به آن نخواهد رسید. براین اساس، این جایگاه به جعل و عطای الهی است نه از شئون و اختیارات مردم.

امامان اهل بیت علیهم السلام و اصحاب آنان نیز با بیان عنوان نصب، به این ویژگی اشاره کرده‌اند. در مناشده‌ای که علی علیه السلام با خوارج داشت و ابن عباس را به ابلاغ آن مأمور کرد، به منصوب بودن خویش از طرف خداوند به عنوان علم و نشانه

هدایت همانند کعبه با عبارت: «لَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ... نَصَبَنِي عَلَماً...». تصریح کرده است (طبری آملی، ۱۴۱۵: ۳۹۴). همچنین ایشان در جنگ صفین و در پاسخ معاویه، با فرستادن ابی‌الدرداء و ابی‌هریره به «نصب او و اوصیای از ذریه ایشان از سوی پیامبر اکرم ﷺ در غدیر به عنوان امام و خلیفه تصریح کرد و هفتاد نفر از بدرتآن و مهاجران به صدق این مدعا شهادت دادند» (هلالی، ۱۴۰۵: ۷۵۷/۲؛ نعمانی، ۱۳۹۷: ۶۹). ایشان در جای دیگر به «نصب پیامبر خدا ﷺ در غدیر خم به امر خداوند با عبارت «نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ إِيَّايَ [يَوْمَ] غَدِيرِ خُمٍ بِأَمْرِ اللَّهِ» (هلالی، ۱۴۰۵: ۵۷۹/۲) تصریح کرده است. برخی اصحاب و یاران ایشان نیز مانند قیس بن سعد بن عباده در مدینه، پس از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بحثی که با معاویه دارد به «نصب امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عنوان امام و خلیفه و وزیر تصریح می‌کند» (همان: ۷۷۹).

علاوه بر این موارد، اصالت و پیشینه قول و عقیده به نصب الهی را می‌توان از ادله‌ای که امامیه از منابع فریقین بر وجود مقامات الهی امامان اهل بیت (علیهم السلام) به آن استشهاد می‌کند، مبنی بر این‌که امامان اهل بیت (علیهم السلام) «برگزیدگان یا اصفیای خدا و صاحب مقام اصطفاء» (شیخ صدوق، ۱۳۷۶: ۵۸۴؛ ابن‌عبدربه، ۱۴۲۰: ۱۵۴/۳)، «اوصیای نبی خدا» (طبرانی، ۱۴۰۴: ۲۲۱/۶؛ ابن‌اسحاق، بی‌تا: ۱۰۵/۲)، «خلیفه خدا» (ابن‌حنبل، بی‌تا: ۲۷۷/۵)، «حجت خدا» (شافعی، ۱۹۹۵: ۳۰۹/۴؛ مقدسی، ۱۴۱۶: ۱۹۰۸/۴)، «أولیاء الله یا ولی الله الأمر» (ازدی، ۱۴۰۳: ۲۳۰/۱۱)، «هادی من الله» (بیهقی، بی‌تا: ۵۲۳/۶)، «خیرة الله» (ابن‌طیفور، بی‌تا: ۳۱) بوده‌اند نیز قابل استفاده است. این شئون و مقامات که گویای جعل و نصب پروردگار است، در کنار وجود افرادی از قرن نخست اسلام که چنین مقاماتی را برای امامان اهل بیت (علیهم السلام) قائل بودند، قدمت و اصالت این اندیشه را بدون تکلف، اثبات می‌کند.

۲-۳. علوم ویژه

براساس روایت‌ها و گزارش‌های سده نخست، اعتقاد به علم ویژه الهی امامان در میان اصحاب وجود داشته و دست‌کم اعتقاد و انتظار دسته‌ای از مردم آن زمان نیز

چنین بود که امام و خلیفه الهی، باید چنین علومی داشته باشد و «هر سؤالی که از او پرسیده می شود را پاسخ دهد». همان طور که برخی اصحاب ائمه علیهم السلام چنین بیان کرده اند: «امام عالمی است که خوف جهل بر او نباشد» (یعقوبی، بی تا: ۱۷۹/۲).
نوبختی، فرقه ای از شیعه پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بر این عقیده دانسته که علی علیه السلام را به عنوان امامی دانسته اند که اطاعتش واجب است و پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ایشان علم به هر آنچه از دین و حلال و حرام و جمیع منافع و مضرات دین و دنیای آنان و جمیع علوم جلیل و دقیق را به ودیعه نهاده است و ایشان آن را حفظ کرده است (نوبختی، ۱۴۰۴: ۱۸). مقدسی معتقد است شیعیان امامیه قائل بودند علی بن ابی طالب علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام «هر آنچه مردم به آن محتاج هستند را می دانند» (مقدسی، بی تا: ۱۲۴/۵).

۱-۲-۳. پاسخ گویی به هر سؤال و اخبار از آینده

براساس منابع روایی و تاریخی فریقین، مردم زمان علی بن ابی طالب علیه السلام چنین انتظاری داشتند که ایشان به عنوان امام الهی و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله هر سؤالی را پاسخ دهد و خود از مردم می خواست هر آنچه می خواهند از او پرسند: «از من پرسید قبل از آن که از میان شما بروم، هیچ چیزی نیست تا روز قیامت مگر این که من از آن به شما خبر می دهم» (صنعانی، ۱۴۱۰: ۲۴۱/۳؛ ازرقی، ۱۴۱۶: ۵۰/۱). ایشان در جای دیگری می فرماید: «به راستی که تحت جوانح من (درون من) چه علوم نهفته ای انباشته شده است؛ پس از من پرسش کنید» (ثقفی، ۱۳۹۵: ۱۷۸/۱). در سخنانی که حضرت با کمیل بن زیاد نخعی داشته اند، از قدر و منزلت عظیم حجت ها و خلفای الهی صحبت کرده و آنان را عالم ربّانی دانسته که حامل علوم بسیار هستند؛ سپس با اشاره به سینه خویش آن را مملو از علم دانسته که حاملانی برای آن علوم نمی یابد جز افرادی خاص (اصفهانی، ۱۴۰۵: ۲۰۶/۱). مناوی معتقد است علی علیه السلام را «أكثر الصحابة علماً» گفته اند و کسی جز او «سَلُونِي» نگفته است. دارقطنی از ابوسعید نقل می کند عمر هر وقت چیزی را نمی دانست از علی علیه السلام سؤال می کرد

و او جواب می‌داد و مواردی را برشمرده که اصحاب هنگام درماندن در مسئله‌ای، به علی علیه السلام رجوع می‌کردند (منای، ۱۳۵۶: ۳۵۶/۴). در همین راستا، مشاهده می‌شود افراد مختلفی که در عقیده و عمل با امیرالمؤمنین علیه السلام زاویه داشته‌اند، مسائل پیچیده‌ای را از ایشان سؤال نموده و پاسخ دریافت کرده‌اند. شخصی از خوارج به نام ابن الکوا پرسش‌های عجیبی مانند سؤال از «چیستی سیاهی درون کره ماه» را از حضرت پرسید که ارتباط مستقیمی با مسائل دینی نداشت و پاسخ شنید (صنعانی، ۱۴۱۰: ۲۴۱/۳؛ طبری، بی‌تا: ۵۲/۱).

یعقوبی (م ۲۹۲ق) عده‌ای از اصحاب علی علیه السلام را که این‌گونه علوم را از ایشان دریافت و حمل می‌کردند نام برده و اسامی افرادی مانند حارث أعر، ابوالطفیل عامر بن وائله، حبة عنری، رشید هجری، حویزه بن مسهر، اصبع بن نباته و میثم تمار را بیان کرده است (یعقوبی، بی‌تا: ۲۱۴/۲). در منابع اهل سنت کسانی از اصحاب و شیعیان علی علیه السلام که چنین اخباری را نقل می‌کردند معمولاً به عنوان «غلات شیعه» نامیده شده و اغلب با شاخصه‌هایی مثل قول به «رجعت و اخبار از غیب و امور آینده» شناخته و معرفی شده‌اند. به عنوان مثال، حبة عنری از اصحاب و حاملان علم علی علیه السلام است و برخی او را از غلات شیعه شمرده‌اند. اصبع بن نباته به رجعت عقیده داشت و خبرهایی از آینده نقل می‌کرد (مانند اخبار به زمان شهادت علی علیه السلام در رمضان) (عقیلی، ۱۴۰۴: ۱۲۹/۱). کسانی از تابعان که عنوان شیعه علی را داشته‌اند و از اصحاب علی علیه السلام شمرده شده‌اند، همگی به «رجعت و گفتن اخبارهایی از آینده» معروف بودند (ابن سعد، بی‌تا: ۲۲۵/۶).

آنچه مسلم است این‌که عده‌ای از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام مانند حجر بن عدی، ابوذر غفاری، میثم تمار، رشید هجری، حبة عنری، حبیب بن مظاهر و... اخبارهایی از حوادث آینده را از نزد امیرالمؤمنین علیه السلام دریافت می‌کردند که گاهی این خبرها به گوش دیگران نیز می‌رسید. اشخاصی مانند میثم تمار و رشید هجری اسرار و علوم بسیاری از حوادث آینده را که از امیرالمؤمنین علیه السلام دریافت کرده بودند بعضاً اخبار می‌کردند و گاهی پیش از وقوع این حوادث، این اشخاص به خرافه و

توهم نیز متهم می شدند (ثقفی، ۱۳۹۵: ۷۹۸/۲-۸۰۰). شعبی ماجرای از رشید هجری نقل کرده که پس از شهادت علی علیه السلام از امام حسین علیه السلام برای ملاقات امیرالمؤمنین علیه السلام اذن می خواهد؛ سپس حضرت را ملاقات کرده و بر او سلام می کند و اخبارهایی از حوادثی که در آینده اتفاق خواهد افتاد را برای وی بازگو می کند؛ از این رو، امام حسین علیه السلام رشید هجری را به خاطر چنین اعتقادی «صاحب سرّ آل محمد علیه السلام» دانسته است (ذهبی، ۱۴۱۳: ۲۱۰/۴؛ شافعی، ۱۹۹۵: ۱۰۰/۲۴).

ابوجعفر عقیلی (م ۳۲۲ ق) در مقام تضعیف شخصیت بیان می کند رشید هجری کسی بود که شهادت می داد علی بن ابی طالب علیه السلام «دابة الأرض» است و حارث اعور، صعصعة بن صوحان و رشید هجری را از شیعیانی می دانست که دیگران علوم مختلفی را از آنان دریافت می کردند و رشید هجری کسی است که ادعا کرده علی علیه السلام را ملاقات کرده و از او اخباری را کسب کرده است (عقیلی، ۱۴۰۴: ۶۳/۲). ابن حبان (م ۳۵۴ ق) معتقد است رشید هجری به رجعت ایمان داشت و قائل بود علی علیه السلام پس از وفاتش نیز اخبارهایی از اتفاقاتی که در آینده خواهد افتاد را به ایشان گفته است (ابن حبان، ۱۳۹۶: ۲۹۸/۱). با دقت در این گزارش مشخص می شود این اصحاب به خاطر این که به اهل بیت علیهم السلام بعد از وفات متوسل می شدند و از آنان علومی را دریافت می کردند، متهم شدند به این که ایشان را زنده و نامیرا می دانند.

۲-۲-۳. علم به حقایق کتاب و سنت

درباره علوم ویژه حضرت علی علیه السلام نسبت به حقایق کتاب و سنت، روایات و گزارش هایی از صحابه و مردم آن زمان در منابع حدیثی، تاریخی و تفسیری بیان شده است که به برخی از آن ها اشاره می شود. مناوی معتقد است با توجه به روایت نبوی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علی علیه السلام از قرآن هرگز جدا نمی شود»، او داناترین مردم به تفسیر قرآن بوده است (مناوی، ۱۳۵۶: ۳۵۶/۴). کعب الأحبار علی علیه السلام را اعلم امت می دانست (کوفی، ۱۴۲۰: ۱۸۵). مالک اشتر نخعی در خطبه ای که در مسیر صفین در منطقه قناصرین ایراد کرده، پس از بیان فضائلی از علی علیه السلام ایشان را «فقیه فی دین

الله» و «عالم بحدود الله» معرفی نموده است (منقری، بی تا: ۲۳۸/۱). امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به برخی اصحاب فرمود: «آنچه را خدا و رسول فرموده اند را از من بپرسید چون ما اهل بیت علیهم السلام اعلم هستیم به آنچه خدا و رسولش فرموده اند» (ابن سعد، بی تا: ۲۴۰/۶). همچنین فرمود: «از کتاب خدا از من بپرسید که من نسبت به زمان و مکان نزول آیات و معانی آن اعلم هستم» (عیاشی، ۱۳۸۰: ۲۸۴/۲؛ صنعانی، ۱۴۱۰: ۲۴۱/۳).

حضرت خویش را «عالم به تنزیل و تأویل قرآن» دانسته که علم آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته است و از مردم درخواست کرد که هرگونه تنزیل و تأویل قرآن را از ایشان بپرسند (طبری آملی، ۱۴۱۵: ۲۱۹). شاهد این سخن در منابع اهل سنت، روایات بسیاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که علی علیه السلام را کسی می داند که براساس تأویل قرآن به قتال و جهاد می پردازد. داستان این موضوع در منابع اهل سنت با کلیدواژه «خاصف النعل» معروف است (ابن حنبل، بی تا: ۳۳/۳). اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان وصی ایشان: «اعلم به علوم و سنت نبی و اعلم به کتاب پروردگار، به علمای یهود» معرفی می کردند (شیخ صدوق، ۱۳۹۵: ۲۹۶/۱). سلمان از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «من همان کسی هستم که علم الکتاب به او عطا شده است» (صفار، ۱۴۰۴: ۲۱۷/۱). امام حسین علیه السلام در جمع اصحاب خویش فرمود: «خداوندا تو به ما علم قرآن دادی و ما را فقیه در دین قرار دادی» (طبری، بی تا: ۳۱۵/۳). چنان که زفر بن قیس (کسی که نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه را به جریر بن عبدالله بجلی جهت قرائت داد) در خطبه ای علی علیه السلام را «عالم به کتاب الله» معرفی کرده است (دینوری، ۱۴۱۸: ۷۸/۱).

بنابراین، براساس آثار و اخبار این عقیده که علم دین و تفسیر و تأویل و حقایق قرآن و سنت نزد علی بن ابی طالب علیه السلام است، غیر از عبدالله بن سبا نزد گروهی از اصحاب نیز رواج داشته است؛ چنان که جوزجانی (م ۲۵۹ ق) معتقد است عبدالله بن سبا خیال می کرد قرآن یک جزء از نه جزء است و علم آن نزد علی علیه السلام است (جوزجانی، ۱۴۰۵: ۳۸/۱).

۳-۲-۳. علم وراثتی و تحدیثی

یکی از باورهای شایع در میان اصحاب ائمه علیهم السلام، اعتقاد به وراثتی بودن علم پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر انبیای گذشته بود. مالک اشتر، امیرالمؤمنین علیه السلام را «وارث علم الأنبياء» می دانست (یعقوبی، بی تا: ۱۷۹/۲) و ابوذر غفاری در حضور اصحاب، امیرالمؤمنین علیه السلام را «وارث علم پیامبر صلی الله علیه و آله» (همان: ۱۷۱). ابی بریده از پدرش نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را «وَارِثُ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَوَصِيَّ وَارِثِ خَوِيش» دانسته است (ابن شهرآشوب، ۱۳۷۹: ۶۶/۳). همچنین اهل بیت علیهم السلام نیز در مواجهه با سؤال برخی اصحاب، از آنان که آیا به شما «علم الغیب» عطا شده است، با منحصر دانستن علم غیبی که مانند علم به ساعت قیامت است به خداوند، چنین علوم و اخباری را «تَعَلَّمُ مِنْ ذِي عِلْمٍ» دانسته و می فرماید: «این علوم را خداوند به نبی خویش عطا نموده و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آنان را به من تعلیم نموده است و سینۀ من آن ها را دربر می گیرد» (سید رضی، بی تا: ۱۸۷). ابن ابی الحدید در تأیید و شرح این سخن می نویسد:

ایشان [علی علیه السلام] با این سخن فرموده اند امور آینده دو قسم هستند؛ برخی را فقط خداوند می داند و احدی از خلق خویش را بر آن مطلع نمی سازد و قسم دیگر از علوم هستند که خداوند آن را به برخی از بشر اعلام می کنند. سپس می گوید: جایز است انسان برخی از حوادث آینده را بداند مثل آن که پیامبر صلی الله علیه و آله به وصی خود خبر داد که «ستقاتل بعدی الناکثین» (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸: ۲۱۸/۸).

ایشان با پذیرش و مسلم دانستن چنین اخبارهایی، منشأ آن ها را دریافت از پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته که در واقع پذیرش علم وراثتی برای اهل بیت علیهم السلام است. امیرالمؤمنین علیه السلام در احتجاج های روز شورای عثمان به فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ویژگی «علم» احتجاج کرده بود که حضرت فرمود: «من شهر علم هستم و علی در آن» (طبری، بی تا: ۱۰۵/۳).

گزارش های روایی و تاریخی نشان می دهد منابع علوم وراثتی ائمه علیهم السلام، گاهی

شفاهی و گاهی در قالب نوشته جات و صحیفه‌ها بوده است. برخی اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام (ابی جحیفه)، از وجود صحیفه‌ای در دست علی علیه السلام خبر داده‌اند که حاوی علوم دینی خاص از پیامبر صلی الله علیه و آله و موافق قرآن بوده است (شافعی: بی تا: ۴۲۷/۱). همچنین خبر داده‌اند صحیفه‌ای از علی علیه السلام در دست داشت که در مسائل به آن رجوع می‌کرد (ابن سعد، بی تا: ۲۲۰/۶).

در مجموع آنچه در تاریخ مسلم است، این که امیرالمؤمنین علیه السلام بارها از فتنه‌های پیش رو و اتفاقات آینده به برخی اصحاب خبر می‌داد؛ به طوری که برخی تاریخ‌نگاران اهل سنت در مورد مختار ثقفی - که چنین اخباری را از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده و بازگو می‌کرد - گفته‌اند: «او همواره ادعا می‌کرد که علم غیب می‌داند» (مقدسی، بی تا: ۱۳۷/۵). از طرفی برخی مانند سراقه باری، مختار ثقفی را به خاطر دریافت چنین علومی از اهل بیت علیهم السلام، «امین آل محمد علیه السلام» خطاب می‌کردند (شافعی، ۱۹۹۵: ۱۵۷/۲۰).

از منابعی که منشأ علم ویژه برای امامان اهل بیت علیهم السلام بیان شده، «علم تحدیثی» و «الهام» است. این آموزه در سده نخست برای اهل بیت علیهم السلام از طریق اخبارهایی از پیامبر و اهل بیت علیهم السلام مطرح بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله نقبای از فرزندان خویش را «نقباء محدثون» معرفی کرده است (جمعی از علما، ۱۳۶۳: ۱۴۰). علی علیه السلام، خود و یازده فرزند از اوصیا و امامان اهل بیت علیهم السلام را همگی «محدث» دانسته (صفار، ۱۴۰۴: ۳۷۲/۱) و نزد اصحابی مانند ابن عباس، خود و یازده فرزند از نسل خویش را «أئمة محدثون» دانسته است (کلینی، ۱۴۰۷: ۵۳۳/۱). منابع روایی صحاح اهل سنت نیز اصل وجود افرادی با عنوان «محدثون» به معنای «مُلهَمون»، یعنی کسانی که به آنان الهام می‌شود (نیشابوری، بی تا: ۱۸۶۴/۴) را در امت‌های گذشته و امت اسلام پذیرفته و اخبار کرده‌اند (بخاری، بی تا: ۱۲۷۹/۳).

۳-۳. عصمت

برخی فرقه‌نگاران معتقدند فرقه‌ای از شیعه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین عقیده داشتند



که علی بن ابی طالب علیه السلام به خاطر (ویژگی های) عصمت، علم و... مستحق امامت و مقام نبی بود و کسی که مانند پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، صلاحیت مقام امامت را دارد؛ زیرا امور نبوت را اقامه می کند و این مقام پس از علی علیه السلام برای فرزندان فاطمه بنت محمد علیه السلام که معصوم از ذنوب و طاهر از عیوب ... و ایمن از عمد و خطا و لغزش و منصوص بر او از جانب امام قبلش با اسم و اشاره به او باشد (نوبختی، ۱۴۰۴: ۱۸-۱۹). برخی تاریخ نگاران در مقام گزارش نظریه امامتی شیعه باور دارند «قول و عقیده ای که همگی شیعیان را دربر می گیرد، قول به ثبوت عصمت ائمه علیهم السلام از صغایر و کبایر» است (ملطی، بی تا: ۴۹/۱).

پیش از بیان اسناد و گزارش های تاریخی، اخبار و روایاتی بیانگر نهادینه شدن عقیده به عصمت اهل بیت علیهم السلام از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به اذن الهی است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به اذن خدا، جهت هدایت امت بارها از وقوع برخی اتفاق های آینده پرده برداشته است؛ از جمله روی کار آمدن دو دسته از رهبران و ائمه هدایت و ضلالت (ر.ک: مؤمنی، ۱۳۹۲: ۱۵۰/۱۲۵)؛ آن گاه که اصحاب برای شناخت و تعیین تکلیف وضعیت طاعت خویش از آنان، درباره ویژگی های آن دو دسته از حاکمان سؤال می کردند، ایشان برای شناخت و هدایت مردم، معیارها و ویژگی هایی را بیان کرده و با نفی مطلق، حق طاعت را از دسته دوم و حاکمان جور نفی می کردند؛ همچنین در مقام نهی و تحذیر اصحاب خویش، از پیروی و اطاعت از این سلاطین و حکام می فرمود: «لَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ؛ مطلقاً حق اطاعت برای کسی که معصیت الهی مرتکب شده باشد، وجود ندارد» (شیخ صدوق، ۱۳۶۲: ۱۳۹/۱). در مقابل، چنین حقی را که با امامت ملازم بوده، فقط برای اولی الامر دانسته که معصیت الهی مرتکب نشده باشند و با آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹)، به اطاعت از آنان دستور داده است. ضمن این که مصداق اولی الامر، صاحب حق طاعت را فقط کسانی دانسته که معصیت مرتکب نشده باشند (هیچ گناه کوچک و بزرگی از آنان سر نزنده باشد و معصوم از گناه باشند). روایت یاد شده از سوی عده ای از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مانند ابن مسعود، انس بن مالک و عبادة بن

صامت و دیگران در بسیاری از منابع اهل سنت با اسناد معتبر نقل شده است
(ابن ماجه، بی تا: ۹۵۶/۲).

این مطلب به روشنی بیانگر این عقیده است که رهبر، صاحب امر و ولی امر جامعه - طبق گفتار و شاخص پیامبر ﷺ - نباید «مَنْ عَصَى اللَّهَ» (غیر معصوم) باشد. این مهم، از سوی پیامبر ﷺ به عنوان یک ویژگی برای شناخت و تشخیص اصحاب، نسبت به رهبر و ولی امر حقیقی جامعه نهاده شده بود؛ به گونه ای که حسین بن سعید اهوازی (متوفای قرن سوم هجری)، در همان زمان «عدم اختلاف بین عالمان شیعه» را ادعا کرد: «خلافی بین علمای ما نیست در این که ائمه علیهم السلام از هر قبیحی مطلقاً معصوم هستند» (اهوازی، ۱۴۰۲: ۷۴).

پس از آن که ویژگی عصمت یا عدم ارتکاب معصیت، به طور کلی به عنوان نشانه ای برای تمییز ائمه حق و خلفای راستین از ائمه جور بیان شد، پیامبر ﷺ به اذن خدا به صورت جزئی تر به معرفی مصداق هایی پرداختند که چنین ویژگی و حق طاعتی را دارا هستند.

طبق نقل مشهور در منابع فریقین، آن گاه که پیامبر ﷺ عبای خویش را بر روی اهل بیت علیهم السلام، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام کشید، آیه تطهیر (احزاب: ۳۳) در شأن آنان نازل شد (طبرانی، ۱۴۰۴: ۹۸/۱۲). عصمت اهل بیت علیهم السلام با «تطهیر از هرگونه پلیدی»، ذیل این آیه که به اتفاق فریقین شأن نزول آن درباره اهل بیت علیهم السلام است، اعلام شد (بیهقی، بی تا: ۱۵۹/۲). اصحاب پیامبر ﷺ از ماجرای این آیه چنین تلقی کردند که اهل بیت پیامبر ﷺ به اراده تکوینی خداوند، مقام و ویژگی خاصی دارند که دیگران شایسته چنین خصوصیتی نیستند؛ و آن طهارت و پاکی عصمت از هرگونه گناه و پلیدی است. چنان که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در حضور برخی اصحاب مانند سلمان، ابوذر، مقداد، محمد بن ابی بکر، عمر بن ابی سلمه، قیس بن سعد بن عباد و عباس استدلال حضرت فاطمه علیها السلام در ماجرای فدک در مقابل عمر را یادآور شد که حضرت در مقام رد هرگونه شهادت علیه گفتار اهل بیت علیهم السلام فرمود:



جایز نیست شهادت دادن علیه کسانی که خداوند هرگونه پلیدی را از آنان دفع نموده؛ چراکه آنان معصوم از هر بدی و پاکیزه از هر فحشا هستند (قمی، ۱۴۰۴: ۱۵۷/۲).

امام مجتبی علیه السلام در خطبه‌ای که روز شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام ایراد کرد (عریضی، ۱۴۰۹: ۳۲۹) با انحصاری دانستن مقام تطهیر برای اهل بیت علیهم السلام، تلویحا به همین ویژگی تأکید نمود. ابوبکر در ماجرای فدک خطاب به حضرت فاطمه علیها السلام ایشان را با عنوان «أَنْتُمْ عَتَرَةُ اللَّهِ الطَّيِّبُونَ وَ خَيْرَةُ اللَّهِ الْمُنتَخَبُونَ» (ابن طیفور، بی تا: ۸/۱) خطاب قرار داده که نشان از نهادینه شدن این جایگاه در میان اصحاب دارد.

آموزه عصمت براساس آیه تطهیر، بعدها از سوی خاندان اهل بیت علیهم السلام و اصحاب آنان بیشتر نقل و منتشر شد. چنان‌که حضرت زینب علیها السلام در پاسخ عبیدالله بن زیاد که گفت: «خدا شما را رسوا و تکذیب کرد»، فرمود: «خداوند فاسق و فاجر را رسوا و تکذیب می‌نماید نه ما اهل بیت علیهم السلام را که ما را پاک و مطهر و در نهایت پاکی قرار داد» (ابومخنف، ۱۴۱۷: ۲۶۲). امام سجاد علیه السلام در صحیفه خویش نیز با اشاره به همین آیه، اهل بیت علیهم السلام را به عنوان برگزیدگان، خلفا و حجت‌های الهی با اراده او، مطهر از هرگونه پلیدی و دنس معرفی کرده است (امام علی بن حسین علیه السلام، ۱۳۷۶: ۲۱۸).

طبق روایات و گزارش‌های منابع حدیثی، تفسیری و تاریخی فریقین، عقیده عصمت اهل بیت علیهم السلام در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پس از ایشان، به عنوان یک ویژگی منحصر به فرد برای ایشان بوده و این مهم، نه لزوما با واژه عصمت، بلکه با واژگان و عنوان‌های مختلفی که همان معنا و مفهوم را القا می‌کنند، از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان شده است؛ از جمله: «أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي مُطَهَّرُونَ مِنَ الذُّنُوبِ» (کوفی، ۱۴۲۰: ۶۳۸؛ فسوی، ۱۴۱۹: ۲۶۹/۱) و «مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ» (شیخ صدوق، ۱۳۶۲: ۱۳۹/۱). از امیرالمؤمنین علیه السلام عنوان «إِنَّ اللَّهَ طَهَّرَنَا وَ عَصَمَنَا» (صفار، ۱۴۰۴: ۸۳/۱؛ کلینی، ۱۴۲۹: ۱۹۱/۱) و در گفتار حضرت فاطمه علیها السلام «مَعْصُومُونَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ مُطَهَّرُونَ مِنْ كُلِّ فَاَحْشَةٍ» (هلالی،

۱۴۰۵: ۶۷۸/۲) بیان شده است. سلمان از پیامبر ﷺ «أَمْنَاءُ مَعْصُومُونَ» (ابن عقده، ۱۴۲۴: ۱۵۵) را نقل کرده است. واژه «أَمْنَاءُ» به معنای «ایمن شده» به نوعی تأکید دیگری بر معنای عصمت است یا به معنای «امانت دار دین و دنیای مردم» بوده که برخی اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان را «المأمون علی الدین و الدنیا» دانسته اند (منقری، بی تا: ۱۶). زید بن ارقم از پیامبر ﷺ عنوان «أَمْنَاءُ مَعْصُومُونَ» (خزاز قمی، ۱۴۰۱: ۱۰۰) را نقل کرده و ابن عباس از آن حضرت «الأئمة بعدی... أَمْنَاءُ مَعْصُومُونَ» (همان: ۱۹) را نقل نموده است. جابر بن عبدالله انصاری نزد امام باقر علیه السلام از پیامبر ﷺ تعبیر «أَمْنَاءُ مَعْصُومُونَ» (همان: ۳۳) را بیان کرده است. اهل بیت علیه السلام در توصیف ویژگی های خود، از پیامبر ﷺ عنوان و عبارت «هُم المَعْصُومُونَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَ خَطِيئَةٍ» (شیخ صدوق، ۱۳۷۶: ۵۸۴) را نقل کرده اند.

بنابراین، از مجموع نقل ها و گزارش ها به دست می آید که طهارت و عصمت اهل بیت علیه السلام از هرگونه گناه و خطا ثابت بوده؛ اما سعه عصمت ائمه نسبت به سهو و نسیان از طریق برخی نقل ها از پیامبر ﷺ قابل پیگیری است؛ مانند روایاتی که بیان می کند «قلب علی علیه السلام به واسطه دعای پیامبر ﷺ مملو از علم و حکمت شد و هیچ گاه حتی بدون کتابت آن علوم دچار سهو و نسیان نشد و از این امور ایمن شده بود». پیامبر ﷺ به ایشان فرمود: «درباره تو و کسانی (از امامان) که بعد از تو می آیند من خوف هیچ گونه نسیان و جهلی ندارم» (شیخ صدوق، ۱۴۲۹: ۲۸۵/۱). نقل چنین روایاتی از سوی اصحاب پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام نشانگر آن است که عصمت با همین وسعت کنونی در امامیه، پیشینه ای در همان زمان داشته است.

۳-۴. افضلیت امام

مسئله افضلیت امام از زمانی که مناقشه هایی بر سر مسئله خلافت و امامت امت پیش آمد، معیاری عقلی و شرعی و دلیلی برای اولویت و احقیقت افراد برای جایگاه امامت و خلافت بوده است. بررسی نقل ها و گزارش های تاریخی نشان می دهد افرادی از اصحاب که با توجه به گفتارهای پیامبر ﷺ، خواهان حاکمیت

الهی اهل بیت علیهم السلام بر جامعه بودند، فضائل امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام را با همین نیت منتشر می کردند؛ به گونه ای که حاکمیت وقت، به این مسئله حساس شد و شیعیان و طرف داران اهل بیت علیهم السلام و ناقلان احادیث فضائل آنان را متهم می کردند. عده ای از صحابه مانند ابی ایوب خالد بن زید انصاری، سلمان، ابوذر، مقداد، خباب، جابر، ابی سعید خدری و زید بن ارقم، علی بن ابی طالب علیه السلام را بر غیر ایشان از سایرین برتری می دادند (منقری، بی تا: ۳۶۶/۱).

ابوالطفیل عامر بن واثله، امیرالمؤمنین علیه السلام را بر دیگران برتری می داد (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۱۶۹۷/۴). در سال ۳۵ هجری که بزرگان مهاجران و انصار با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند، برخی مانند قومی از انصار و ثابت بن قیس شماس انصاری (خطیب انصار)، هنگام بیعت با حضرت با استناد به افضلیت علمی امیرالمؤمنین علیه السلام، احتیاج همگان به علم علی علیه السلام و عدم احتیاج او به علم دیگران را نشانه اولویت و تقدم ایشان برای خلافت دانستند (یعقوبی، بی تا: ۱۷۹/۲). خزیمه بن ثابت انصاری معروف به دوشهادتین، در وجه تقدم امیرالمؤمنین علیه السلام برای سرپرستی و ولایت امت، افضلیت ایشان را بیان و امیرالمؤمنین علیه السلام را پیش گام ترین مردم در ایمان، «أعلم الناس بالله» و «أولی الناس برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» معرفی کرده است. وی فضائلی را که علی علیه السلام داشته و غیر او از دیگران نداشته، بیان نموده است (همان). مالک اشتر با ذکر کمالات و فضائل علی علیه السلام به افضلیت ایشان در علم و امور دیگر اشاره کرده که در احدی از سابقان و لاحقان وجود نداشته است (همان).

جریر بن عبدالله بجلی، از اصحاب علی علیه السلام ایشان را افضل الناس بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم و صاحب فضل و کرامت و سابقه معرفی کرده است (منقری، بی تا: ۱۶/۱ و ۲۳۸). محمد بن ابی بکر در نامه ای که به معاویه فرستاده به افضلیت علی بن ابی طالب علیه السلام در همه امور تصریح کرده است: «آیا تو خود را عدل و هم تراز علی می دانی؟! وی معاویه را سرزنش نموده، سپس با تعبیر صریح «أفضل الناس»، افضلیت علی علیه السلام در امور مختلف را بازگو کرده است (همان: ۱۱۸). عقبه بن عمرو، با تأیید امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می کند امام در اوصافی مانند علم و هدایت باید سرآمد و

افضل همگان باشد (یعقوبی، بی تا: ۱۷۹/۲).

مقداد بن اسود، یکی از نشانه‌های حقانیت علی علیه السلام و اولویت ایشان برای حکومت را افضلیت ایشان دانسته و با بیان وجوه آن برای آن حضرت، از این که قریش دیگران را در حکومت بر علی و اهل بیت علیهم السلام با این همه فضائل و اولویت‌ها مقدم کردند ابراز تعجب و نارضایتی کرده است (مغربی، بی تا: ۱۱/۳). همچنین طبری از ابومخنف نقل کرده که عمار در جنگ صفین با مردم مطلبی را گفت که نشان می‌دهد یکی از معیارها برای داشتن ولایت و حق طاعت بر مردم، افضل از دیگران بودن است (طبری، بی تا: ۹۸/۳). اصحابی دیگر مانند حبة عرنی نیز چنین فضائلی را به عنوان افضلیت علی علیه السلام از ایشان نقل کرده است (طبرانی، ۱۴۱۵: ۲۰۷/۲).

خود اهل بیت علیهم السلام نیز در موقعیت‌های مناسب افضلیت الهی خویش بر دیگران را از جهت اثبات سزاوار بودن آنان از سوی خداوند برای امامت و خلافت را گوشزد کرده‌اند. اصبع بن نباته نقل می‌کند علی علیه السلام در روز فتح بصره در حضور اصحاب -از جمله ابویوب انصاری، عمار یاسر و...- سخن گفته و بهترین خلاق بعد از رسولان را اوصیای انبیا دانسته و علی علیه السلام را با تعبیر «أَفْضَلُ كُلِّ أُمَّةٍ بَعْدَ نَبِيِّهَا» معرفی می‌کند (کلینی، ۴۵۰/۱: ۱۴۰۷). امام حسن علیه السلام در روز شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام به افضلیت ایشان بر گذشتگان و آیندگان اشاره کرده است (بزار، ۱۴۰۹: ۱۷۹/۴).

بنابراین، طبق آنچه نقل شد، با استناد به دلیل افضلیت برای اثبات اولویت و احقیقت امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام برای جانشینی و امامت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در نیم قرن نخست، می‌توان اصالت و قدمت این باور را در همان دوران به اثبات رساند.

۴. نتیجه‌گیری

براساس بررسی اسناد، آثار، گزارش‌های تاریخی و همچنین نقل‌های روایی اصحاب ائمه علیهم السلام، در همان نیم قرن نخست گروه و افرادی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله با عنوان شیعه و اصحاب علی علیه السلام، با رفتار و اندیشه‌های متمایزی شناخته می‌شدند که



علاوه بر تطابق رفتاری آن‌ها با شاکله اساسی نظریه امامتی امامیه فعلی، باورها و ویژگی‌هایی مانند نصب، علم ویژه، عصمت و افضلیت را به ائمه علیهم‌السلام نسبت می‌دادند. شواهد نشان می‌دهد اساس تفکرات این مجموعه و گروه شیعی، برگرفته از آموزه‌های پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام بوده که شیعیان نخستین با محوریت خود معصومان علیهم‌السلام، آن اندیشه‌ها را پیروی و تبلیغ می‌کردند. هرچند پیروان و باورمندان این عقاید در بین مردم آن زمان در اقلیت بودند و این اندیشه‌ها از سوی همگان پذیرفته نشد، پیروی این دسته از اصحاب و شیعیان بر همگان مشهود بود.

از سوی دیگر، از آنجاکه اوضاع و فضای تقابل سیاسی و اجتماعی جامعه آن روز به گونه‌ای بود که موقعیتی برای شرح و تبیین این عقاید مهیا نبود، نمی‌توان توقع داشت این افکار و عقاید متمایز که بیشتر حدیث محور و گزارش گونه یا در قالب حوادث و رویدادهای عملی بروز داشت، به صورت منظومه منسجمی در همان زمان ثبت و در دسترس همگان قرار گرفته باشد. چنین باورهایی از نیمه دوم قرن دوم، رفته رفته به صورت نظریه امامتی بیشتر نمود یافت و در قرن سوم به بعد، شاکله نظریه امامتی امامیه به صورت منظومه‌ای منسجم، بر همگان هویدا شد. بنابراین، می‌توان از تجمیع اخبار، آثار و گزارش‌های تاریخی سده نخست چنین برداشت کرد که چارچوب و شاکله اصلی نظریه امامتی امامیه، به عنوان مولود طبیعی اسلام، در همان اوایل به صورت یک جامعه خاص و متمایز شکل گرفت و آشکار شد.

منابع

* قرآن کریم.

۱. ابطحی، سید عبد الحمید (۱۳۹۷ش)، علم امام در باور شیعیان نخستین، قم: مؤسسه فرهنگی هنری امامت.
۲. ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد بن هبة الله (۱۴۱۸ق)، شرح نهج البلاغة، تحقیق محمد عبد الکرم النمري، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۳. ابن ابی حاتم رازی، محمد (بی تا)، الزینة (نسخه خطی)، بی جا: بی نا.
۴. ابن ابی شیبہ، ابوبکر عبد الله بن محمد (۱۴۰۹ق)، المصنّف، تحقیق کمال یوسف الحوت، ریاض: مکتبة الرشد.
۵. ابن اثیر، عزالدین (۱۴۱۷ق)، أسد الغابة، تحقیق عادل أحمد الرفاعی، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۶. ابن اسحاق، محمد بن اسحاق بن یسار (بی تا)، سيرة ابن اسحاق (المبتدأ و المبعث و المغازی)، بی جا: بی نا.
۷. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۳۷۶ش)، الأمالی، تهران: کتابچی.
۸. _____، (۱۴۲۹ق)، کمال الدین و تمام النعمة، بی جا: طلیعة النور.
۹. _____، (۱۳۹۵ق)، کمال الدین و تمام النعمة، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: اسلامیة.
۱۰. _____، (۱۳۷۸ق)، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تحقیق مهدی لاجوردی، تهران: نشر جهان.
۱۱. _____، (۱۳۶۲ش)، الخصال، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.
۱۲. ابن تیمیہ حرانی، احمد بن عبد الحلیم (۱۴۰۶ق)، منهاج السّنة، تحقیق د. محمد رشاد سالم، بیروت: مؤسسة قرطبة.
۱۳. ابن حبان بستی، محمد (۱۳۹۶ق)، المجروحین، تحقیق محمود ابراهیم زاید، حلب: دار الوعی.

۱۴. ابن حنبل، احمد (بی تا)، مسند أحمد، قاهره: مؤسسة قرطبة.
۱۵. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۰۸ق)، دیوان المبتدأ و الخبر (تاریخ ابن خلدون)، تحقیق خلیل شحادة، بیروت: دارالفکر.
۱۶. _____، (۱۹۸۴م)، مقدمة ابن خلدون، بیروت: دارالقلم.
۱۷. ابن سعد زهری، محمد بن سعد (بی تا)، الطبقات الكبرى، بیروت: دار صادر.
۱۸. ابن شاذان، فضل (بی تا)، الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین، قم: مكتبة الأئمة.
۱۹. ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۳۷۹ق)، مناقب آل أبی طالب، قم: علامه.
۲۰. ابن طیفور، احمد بن ابی طاهر (بی تا)، بلاغات النساء، قم: الشریف الرضی.
۲۱. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله (۱۴۱۲ق)، الإستیعاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دار الجیل.
۲۲. ابن عبدربه، احمد بن محمد (۱۴۲۰ق)، العقد الفريد، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۳. ابن ماجه، محمد بن یزید (بی تا)، سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقي، بیروت: دارالفکر.
۲۴. ابن منظور، محمد بن مکرم (بی تا)، لسان العرب، بیروت: دار صادر.
۲۵. ابن هبة الله، ابوالقاسم علی (بی تا)، تاریخ مدينة دمشق، بی جا: بی نا.
۲۶. ابن هشام، عبدالملک (۱۴۱۱ق)، السيرة النبویة، تحقیق طه عبدالرؤوف سعد، بیروت: دار الجیل.
۲۷. ابوحاتم رازی، احمد بن حمدان (بی تا)، کتاب الزينة فی الكلمات الإسلامية (نسخه خطی)، بی جا: بی نا.
۲۸. ابومخنف کوفی، لوط بن یحیی (۱۴۱۷ق)، وقعة الطف، تحقیق محمد هادی یوسفی غروی، قم: جامعه مدرسين.
۲۹. ازدی، معمر بن راشد (۱۴۰۳ق)، الجامع، تحقیق حبیب الأعظمی، بیروت: المکتب الإسلامی.
۳۰. ازرقی، ابوالولید محمد بن عبدالله (۱۴۱۶ق)، أخبار مكة، تحقیق رشدي صالح ملحس، بیروت: دار الاندلس.

۳۱. اشعری، ابوالحسن (بی تا)، مقالات الإسلامیین واختلاف المصلین، بی جا: بی نا.
۳۲. اصفهانی، ابوالفرج (بی تا)، الأغانی، تحقیق علی مهنا و سمیر جابر، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر.
۳۳. _____، (۱۴۱۵ق)، الأغانی، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۴. اصفهانی، احمد بن عبدالله (۱۴۰۵ق)، حلیة الأولیاء، بیروت: دارالکتب العربی.
۳۵. امینی، عبدالحسین (بی تا)، نظرة فی کتاب السنة و الشیعة لمحمد رشید رضا، بی جا: مشعر.
۳۶. اندلسی، ابن حزم (۱۴۲۴ق)، جمهرة أنساب العرب، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۳۷. اهوازی، حسین بن سعید (۱۴۰۲ق)، الزهد، تحقیق غلامرضا یزدی عرفانیان، قم: مطبعة العلمیة.
۳۸. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۷ق)، الجامع الصحیح المختصر، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، دار ابن کثیر.
۳۹. _____، (بی تا)، التاریخ الکبیر، بی جا: بی نا.
۴۰. برقی، ابوالفضل (بی تا)، بررسی علمی احادیث مهدی، بی جا: بی نا.
۴۱. _____، (بی تا)، تضاد مفاتیح باقرآن، بی جا: بی نا.
۴۲. بزار، ابوبکر احمد بن عمرو (۱۴۰۹ق)، البحر الزخار، تحقیق د. محفوظ الرحمن زین الله، بیروت: مؤسسة القرآن.
۴۳. بلاذری، احمد بن یحیی (بی تا)، أنساب الأشراف، بی جا: بی نا.
۴۴. بیهقی، ابوبکر (بی تا)، دلائل النبوة، بی جا: بی نا.
۴۵. _____، (بی تا)، السنن الکبری، بی جا: بی نا.
۴۶. تمیمی، ابوالعرب محمد بن احمد (۱۴۰۴ق)، المحن، تحقیق د. عمر سلیمان العقیلی، ریاض: دارالعلوم.
۴۷. ثقفی، ابراهیم بن محمد (۱۳۹۵ق)، الغارات، تحقیق جلال الدین محدث، تهران: انجمن آثار ملی.



۴۸. جاحظ، عمرو بن بحر (بی تا)، البیان و التبیین، بی جا: بی نا.
۴۹. جزری، ابن اثیر (۱۴۱۷ق)، أسد الغابة، تحقیق عادل احمد الرفاعی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵۰. جمعی از علما (۱۳۶۳ش)، أصول ستة عشر، قم: دار شبستری.
۵۱. جوزجانی، ابراهیم بن یعقوب (۱۴۰۵ق)، أحوال الرجال، تحقیق صبحی البدری السامرائی، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۵۲. حسن بن علی علیه السلام (امام عسکری)، (۱۴۰۹ق)، التفسیر المنسوب، تحقیق مدرسه الإمام المهدی علیه السلام، قم: مدرسه الإمام المهدی علیه السلام.
۵۳. حقانی فضل، مصطفی (۱۳۹۱ش)، «جابر جعفی؛ غالی یا متهم به غلو»، نشریه نقد و نظر، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، سال هفدهم، شماره ۱.
۵۴. خزاز قمی، علی بن محمد (۱۴۰۱ق)، کفایة الأثر، تحقیق عبداللطیف حسینی کوهکمری، قم: بیدار.
۵۵. خلیفات، مروان (بی تا)، رکت السفینة، بی جا: بی نا.
۵۶. دینوری، ابن قتیبہ عبدالله بن مسلم (بی تا)، الشعر و الشعراء، بی جا: بی نا.
۵۷. _____، (بی تا)، المعارف، تحقیق دکتر ثروت عکاشة، قاهره: دار المعارف.
۵۸. _____، (۱۴۱۸ق)، الإمامة و السياسة، تحقیق خلیل المنصور، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۵۹. ذهبی، شمس الدین (۱۹۹۵م)، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۶۰. _____، (۱۴۰۷ق)، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، بیروت: دارالکتب العربی.
۶۱. _____، (۱۴۱۳ق)، سیر أعلام النبلاء، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۶۲. رازی، فخرالدین محمد بن عمر (بی تا)، التفسیر الكبير (مفاتیح الغیب)، بی جا: بی نا.
۶۳. زکی زاده رنانی، علیرضا (۱۳۹۴ش)، «جستاری درباره عبدالله بن سبا»، فصلنامه تاریخ

اسلام، سال شانزدهم، شماره ۳ (۶۳).

۶۴. سدوسی، مؤرج بن عمرو (بی تا)، حذف من نسب قریش، بی جا: بی نا.
۶۵. شافعی، علی بن حسن (۱۹۹۵م)، تاریخ مدینه دمشق، بیروت: دارالفکر.
۶۶. شافعی، محمد بن ادريس (بی تا)، مسند الشافعی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۶۷. _____، (۱۴۰۶ق)، السنن المأثورة، بیروت: دارالمعرفة.
۶۸. شریف رضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق)، نهج البلاغه، قم: هجرت.
۶۹. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم (۱۴۰۴ق)، الملل و النحل، بیروت: دارالمعرفة.
۷۰. صفار قمی، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۷۱. صنعانی، عبد الرزاق بن همام (۱۴۱۰ق)، تفسیر عبد الرزاق، ریاض: مکتبه الرشد.
۷۲. ضبّی، عباس بن بکار (بی تا)، أخبار الوافدين من الرجال، بی جا: بی نا.
۷۳. طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد (۱۴۱۵ق)، المعجم الأوسط، قاهره: دارالحرمین.
۷۴. _____، (۱۴۰۴ق)، المعجم الكبير، موصل: مکتبه الزهراء.
۷۵. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۷ق)، إعلام الوری بأعلام الهدی، قم: مؤسسة آل البيت علیه السلام.
۷۶. طبری آملی، محمد بن جریر (۱۴۱۵ق)، المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب، قم: کوشانپور.
۷۷. _____، (بی تا)، تهذیب الآثار: مسند علی، قاهره: مطبعة المدنی.
۷۸. _____، (بی تا)، تاریخ الأمم و الملوک (تاریخ الطبری)، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۷۹. طبری آملی، عمادالدین ابی جعفر (۱۳۸۳ق)، بشارة المصطفی لشيعة المرتضى (الطبعة القديمة)، نجف: المکتبة الحیدریة.
۸۰. طیالسی، سلیمان بن داوود (بی تا)، مسند الطیالسی، بیروت: دارالمعارف.
۸۱. عدهای از علما (۱۴۲۳ق)، الأصول الستة عشر، قم: مؤسسة دارالحديث الثقافیه.

۸۲. عریضی، علی بن جعفر (۱۴۰۹ق)، مسائل علی بن جعفر، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
۸۳. عسقلانی، ابن حجر احمد بن علی (۱۴۰۴ق)، تهذيب التهذيب، بيروت: دارالفکر.
۸۴. _____، (۱۴۰۶ق)، لسان الميزان، تحقيق دائرة المعارف النظامية، بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۸۵. _____، (بی تا)، المطالب العالية من الأسانيد الثمانية، بی جا: بی نا.
۸۶. _____، (بی تا)، فتح الباری بشرح صحيح البخاری، بی جا: بی نا.
۸۷. عسکری، سيد مرتضى (۱۳۸۶ش)، عبدالله بن سبا و أساطير أخرى، بی جا: بی نا.
۸۸. علی بن حسین (علیه السلام) (امام سجاد)، (۱۳۷۶ش)، الصحيفة السجادية، قم: الهادی.
۸۹. عقيلي، ابو جعفر محمد بن عمر (۱۴۰۴ق)، الضعفاء الكبير، بيروت: دار المكتبة العلمية.
۹۰. عنان، محمد عبدالله المصري (بی تا)، روح التشيع، بی جا: بی نا.
۹۱. عياشي، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ش)، التفسير، تهران: مطبعة العلمية.
۹۲. عيني، بدرالدين محمود (بی تا)، معانی الأخبار، بی جا: بی نا.
۹۳. فراهیدی، خليل بن احمد (بی تا)، العين، بی جا: دار و مكتبة الهلال.
۹۴. فسوی، ابویوسف یعقوب بن سفیان (۱۴۱۹ق)، المعرفة والتاريخ، بيروت: دار الكتب العلمية.
۹۵. قلمداران، حیدر علی (بی تا)، شاهراه اتحاد، بی جا: بی نا.
۹۶. قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴ق)، التفسير، قم: دارالکتب.
۹۷. کرد علی، محمد (بی تا)، خطط الشام، بی جا: بی نا.
۹۸. کلبی، هشام بن محمد بن سائب (بی تا)، نسب المعد و اليمن الكبير، بی جا: بی نا.
۹۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق)، الکافي، قم: دار الحديث.
۱۰۰. _____، (۱۴۰۷ق)، الکافي، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۱۰۱. کوفی، ابن عقده احمد بن محمد (۱۴۲۴ق)، فضائل امير المؤمنين، تحقيق محمد

حسین عبدالرزاق، قم: دلیل ما.

۱۰۲. کوفی، فرات بن ابراهیم (۱۴۲۰ق)، تفسیر فرات الکوفی، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
۱۰۳. مؤمنی، کریم (۱۳۹۲ش)، «شناخت امامان حق از امامان جور بر پایه شاخصه ها»، فصلنامه امامت پژوهی، سال سوم، شماره ۱۲.
۱۰۴. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث.
۱۰۵. مدرسی طباطبایی، حسین (۱۳۷۴ش)، مکتب در فرایند تکامل، ترجمه هاشم ایزدپناه، نیوجرسی: مؤسسه انتشاراتی داروین.
۱۰۶. مغربی، ابن حیتون نعمان بن محمد (بی تا)، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار، بی جا: بی نا.
۱۰۷. مقدسی، محمد بن طاهر (۱۴۱۶ق)، ذخيرة الحفاظ، ریاض: دار سلف.
۱۰۸. مقدسی، مطهر بن طاهر (بی تا)، البدء و التاريخ، بورسعيد: مكتبة الثقافة الدينية.
۱۰۹. ملطی، ابوالحسن محمد (۱۴۱۸ق)، التنبيه و الرد على أهل الأهواء و البدع، مصر: المكتبة الأزهرية للتراث.
۱۱۰. ملطی، غریغوریوس بن اهرن (بی تا)، تاریخ مختصر الدول، بی جا: بی نا.
۱۱۱. مناوی، عبدالرؤف (۱۳۵۶ق)، فیض القدير، مصر: المكتبة التجارية الكبرى.
۱۱۲. منقری، نصر بن مزاحم (۱۴۰۴ق)، وقعة الصفین، قم: مكتبة آيت الله مرعشي نجفی.
۱۱۳. موصلی، ابویعلی احمد بن علی (۱۴۰۴ق)، مسند ابی یعلی، تحقیق حسین سلیم اسد، دمشق: دار المأمون للتراث.
۱۱۴. ناشی اکبر، ابوالعباس عبدالله بن محمد (بی تا)، مسائل الإمامة، بی جا: بی نا.
۱۱۵. نعمانی، ابن ابی زینب (۱۳۹۷ق)، الغيبة، تهران: صدوق.
۱۱۶. نوبختی، حسن بن موسی (۱۴۰۴ق)، فرق الشيعة، بیروت: دار الأضواء.
۱۱۷. نهروانی، ابوالفرج (بی تا)، المجلس الصالح، بی جا: بی نا.
۱۱۸. نیشابوری، مسلم بن حجاج (بی تا)، الجامع الصحيح، بیروت: دار إحياء التراث العربی.



۱۱۹. هلالی، سلیم بن قیس (۱۴۰۵ق)، کتاب سلیم بن قیس هلالی، قم: الهادی.
۱۲۰. هیشمی، ابن حجر ابوالعباس (۱۴۱۷ق)، الصواعق المحرقة، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۱۲۱. هیشمی، علی بن ابی بکر (۱۴۰۷ق)، مجمع الزوائد، قاهره-بیروت: دار الریان للتراث/ دارالکتاب العربی.
۱۲۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (بی تا)، تاریخ الیعقوبی، بیروت: دار صادر.
۱۲۳. _____، (۱۳۷۱ش)، تاریخ یعقوبی، تهران: علمی و فرهنگی.

